روزنامه همدلی

روزنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران

یکشنبه اول خرداد ۱۴۰۱_ ۲۰ شوال ۱۴۴۳_ ۲۲ مه ۲۰۲۲- شماره ۱۹۳۹ _ سال ششم

۸ صفحه _ قیمت ۲۰۰۰ تومان _ ضریب کیفی ۶۷۴

t.me/HamdeliNews newspaper.hamdeli@gmail.com hamdelidaily.ir

صاحب امتیاز , مدیر مسئول: ولی‌الله شجاع‌پوریان سردبیر: فضل‌الله یاری

چاپ: صمیم ۴۴۵۳۳۷۲۵ - ۰۲۱ توزیع: نشر گستر امروز ۰۲۱۶۱۹۳۳۰۰۰

نشانی: تهران- میدان انقلاب - خیابان کارگر شمالی- کوچه مهر- پلاک ۶- طبقه اول- واحد۳

تلفکس: ۰۲۱۶۶۹۸۱۲۷۵ _ ۰۲۱۶۶۹۸۱۲۷۱

یادداشت‌ها بدون مخاطب

بوی نان، کوچیدن پرندگان و این کتاب‌های نیمه‌باز

علی داریا

جستارنویس

هیچ دقت کرده‌اید دیگر پول‌های سکه‌ای از رواج افتاده است بماند که اصلاً پول دیگر کمتر دست‌به‌دست می‌شود، اینکه چرا یاد سکه‌ها افتادم به این خاطر بود که فکر کردم شاید با کمی صدای پول بشود بوی نان تازه خرید، آخر از شما چه پنهان گاهی سخت دلم هوس عطر نان تازه می‌کند. چرا؟! چون این عادت ماست که وقتی چیزی از دست می‌رود بیشتر دلمان هوایش را می‌کند.

راستی مرغ چند بخش بود؟! پرا معلوم است دیگر یک بخش. راستش عزم خودم را جزم کردم که ننویسم: آخر دبیر صفحه وقتی گفتم مشغله‌ها ممکن است باعث وقفه‌ای بشود در رساندن مطلب، به‌روشنی گفت: نگرانش نباش! مطلب پطلب زیاد است! یک جورهایی من که سخت زود رنج شده ام در حوالی این روزها، ترجمه اش کردم:(البته با خودم و به کسی نگفتم) توی سر...بزنی مطلب پطلپ می‌نویسد! تو بخوان توی سر گربه! البته من هم نمی‌دانم به خودم یا دبیر صفحه گفتم: مطلب هم نباشد خدا برکت بدهد به آگهی‌های خداخوب‌کرده!

از طرفی یک حساب سرانگشتی به خاطرم آورد که آن قدیم‌ترها نوشتن، اگر اجر مادی هم نداشت اجر معنوی داشت، یک‌جوری مثلاً: با تبریک عیدی، یا هدیه کتاب نفیسی، تبریک تولدی، بلیت نمایشی، نمی‌دانم یک‌جوری کار نوشتن موردتقدیر قرار می‌گرفت، اما حالا برای دوا که شده نمی‌گویند الهی دستت بشکند! بگذریم این را به‌حساب فاصله‌گذاری به سبک برشت بگذارید و برمی‌گردیم سر سطر ...

می‌خواستم به بهانه نمایشگاه کتاب از کتاب از این سهم حذف‌شده از سبد زندگی یک‌چیزهایی بنویسم اما از شما چه پنهان دیدم کتاب‌های نیمه‌باز روی میز دارند این پا و آن پا می‌کنند و خمیازه می‌کشند: کریستوا حرف‌هایش از تجربه زیبایی شناسانه در تلفیق با گفتمان و تفکر فلسفی روی تک زبانش ماسیده است، لیونارد کوهن در تنهایی خود خفته است در اتاقی با دهانی باز و از سیلی که در راه است حرف می‌زند؛ و همین‌طور از فرصتی که دارد تمام می‌شود و هنوز ترانه‌های نابش را نسروده است و اینکه چگونه شهامتش را ازدست‌داده است و انگار همین حالا دارد نگاهی به قلبش و نگاهی در آینه می‌اندازد که برای ابد سکوت کند یا ترانه‌ای شکوهمند بسراید.

داستایوسکی، حالا! یا داستایوسکی در جدال میان شک و ایمان در کار آفرینش و شاید بازآفرینی ژرفای هستی تجربه‌شده‌اش چونان روانکاوی نوین رخ می‌نماید و از این رهگذر از فضیلت و رذیلت آدمیان، قدیسان و جنایتکاران در تاریک‌روشن روحش با مخاطب بی‌قرار و سرگشته‌اش حرف می‌زند و من مانده‌ام میان تیک و تاک پتک اندود این ساعت که مدام جیغ می‌زند وقت تنگ است، کارت مانده است، در فریزر نان نیست، برای ظهر خورشتی بساز ... این کتاب‌های نیمه‌باز روی میز را جمع کن، غبار خانه را بتکان، کفش‌های غمگینت را واکس بزن، از تأسیساتی محل درباره نشت آب سیفون به سرویس بهداشتی طبقه زیرین پرسش کن، کمی پیاده‌روی کن، یادت باشد سر راهت لباس‌هایت را از خشک‌شویی بگیر، وقتی پایین می‌روی این زباله‌ها را فراموش نکن، بد نیست سطلش را هم یک آب بزنی، راستی اول‌ازهمه به مادر زنگ بزن، حالا حتماً دلواپس تو شده است اطمینان دارم این تلفن حالت را بهتر می‌کند، مراقبت کن موقع حرف زدن با مادر صدایت و کلماتت رنگی از اندوه و کسالت و افسردگی را به ذهن متبادر ننماید.

خودمانیم: دعاهای مادر چه حس و حال و انرژی خوبی برایت به ارمغان می‌آورد، یادت باشد درباره طریقه پختن خورشت کنگر هم از مادر چیزهایی بپرسی، این پرسش‌ها شادمانش می‌کند...

راستی فکری هم به حال این کتاب‌های بسته و باز و نیمه‌باز بکن، این‌ها سخت دست‌وپایت را توی هم برده است این نک زدن‌های گاه‌وبیگاه به کتاب که این‌همه قاشق و چنگال نیاز ندارد. به قول دوستی برو به سمت ساختن یک زندگی مینی مال، پرنده شو، آزاد و رها ...هرچند غمگین و آوازخوان، لطفاً سر راه که به خانه بازمی‌گردی با خودت: دو بال پرواز بیاور.

یادداشت

نمایشگاه سی و سوم کتاب تهران؛ ماه هیچ، ماه نگاه

فیض شریفی

ناشر

هرچه بود و هست می‌گذرد. هرچه باشد می‌گذرد.دوستان دیدیم و دیدار بودی و بوس و کنار هم پس از کرونا جولان دادیم و گفتیم و خندیدیم و برای هم کف زدیم و از دور و نزدیک همدیگر را بدرود گفتیم و جماعتی دیدیم که صف بسی بسته بودند برای کتاب و ترانه، کتاب‌های زرد و سرخ و سیاه و ما هیچ ما نگاه ...خیلی عالی بود، خوش گذشت و خوشیم که می‌گذرد که گذشت، حالا گیریم که ایام به کام بود و نبود که پزشکی از کناره ما با هراس و چشم‌های ورقلمبیده گفت: «شهریور پیک دیگری می‌آید از میکرون و کرونا.» نا نداشتیم از بس ما را گفتند به ما هم سری بزن، ازبس‌که از چپ و راست در خورجینمان کتاب چپاندند، ازبس‌که شعر شنیدیم از قصیده و غزل و چهارگانه و سپید: «ترا به خدا بگذار شعری برای تو بخوانم که ترا شعف بیفزاید» و عرق بود که از چهار ستون بدنت فرو می‌ریخت و شعر از چهار ستون شاعرمان می‌چکید. راه گریز نیست/نبود جای ستیز نبود/نیست، باید که می‌شنیدی، باری هیچ‌چیز در این ایام، عادلانه نبود. غرفه‌های در مسیر که مال از ما بهتران بود یا مال آن‌ها بود که بر عرصه نشر ترک‌تازی می‌کنند و از آن آن‌ها بود که تار و تنبک می‌زنند و غرفه‌شان خالی بود از خرید. کتاب‌های لوکس بود و ناشرانی از آن‌سو که خود مجوز صادر می‌کنند، ممیزی می‌کنند، می‌خرند و می‌فروشند و جماعتی که می‌آیند و می‌روند و بر ناشران مستقل و نیمه‌مستقل تسخر می‌زنند ... و جوانانی جویای نام و جام جهان نمای که در تصور آن هستند که با چند عنوان و دفترودستکی، بوعلی سینا شوند و بو محشری. هرچه بود گذشت/ می‌گذرد. ما هم دفاتر را رقم زدیم و به توقیع مؤکد کردیم و می‌کنیم، کوتاه نمی‌آییم و از رو نمی‌رویم ... و فیلم آقای هالو بود که پنجاه و اندی سال پیش هالو به تهران آمد، می‌خواست داد خود را از کهتر و مهتر بگیرد که جیبش را زدند و لخت و عریانش کردند آخرای کار، وقتی در مینی‌بوس نشست که به ولایتش برود گفت: «سفر، تجربه خوبی است، آدم را پخته می‌کند.»

چهره

درگذشت آخرین بازمانده شاعران معترض عرب

«مظفرالنواب» شاعر عراقی درگذشت

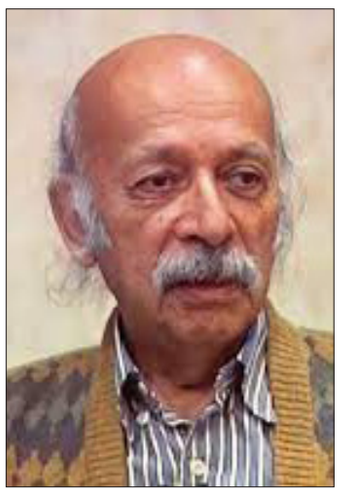

«...ای تمام پایتخت‌های عربی خطابم به شماست/شما شادمانی را در دلم کشتید!/ کوچه و بازارتان پر از مأمور است/رفتارتان پر از تزویر است/در کشور عربی نامه مادرم دو ماه قمری در گیرودار اداری ست/بیایید به داوری بنشینیم و صحرای عرب داورمان باشد/من در پیشگاه این صحرا اعتراف می‌کنم که من هم خوار و پست شده‌ام/ درست شبیه شکست شده‌ام/شکست شما ای اشراف‌زادگان شکست‌خورده/ ای حاکمان شکست‌خورده/ای ملت‌های شکست‌خورده/ما چقدر پلشت شده‌ایم...»

«مظفر النواب» شاعر بزرگ عراقی و آخرین بازمانده از شاعران اعتراض عربی روی در نقاب خاک کشید. مظفر النواب، ادیب و شاعری که هرگز از عقیده خود عقب ننشست و تا آخرین لحظات زندگی خود به نسل شاعران اعتراض همانند الجواهری، البیاتی، مطر و السیاب وفادار ماند، در ۸۸سالگی درگذشت.النواب در سال ۱۹۳۴ میلادی در بغداد متولد شد، در دانشگاه بغداد درس خواند و بعدها وارد فعالیت سیاسی شد. جد پدری او مسلط به شعر عربی و فارسی بود. او شعر عامیانه و کوچه‌بازاری عرب را به قله آن رساند و این صعود، نتیجه هم‌نشینی متواضعانه او با فقرا و به حاشیه رانده‌شدگان مستضعف جامعه بود. یکی از قصاید معروف او «القدس عروس عروبتکم» (قدس عروس عربیت شما) است که در آن سران عرب مدعی دفاع از فلسطین را به شماتت گرفت، از انفعال آن‌ها در قبال قضیه قدس انتقادهای گزنده‌ای کرد و گفت آنچه گفت. او را یک شاعر سرکش معترض در برابر انفعال و وادادگی سران عرب می‌شناسند؛ آخرین بازمانده نسل شاعران معترض؛ معارضی که سال‌ها تحت تعقیب و زندان در عراق و خارج آن بود و در شهرهایی مانند بیروت و دمشق از دست حاکمان وقت عرب سرگردان می‌شد اما از شعر انتقادی دست برنمی‌داشت. مظفر النواب سال‌ها تابوتش را بر دوش خود می‌کشید در کوچه‌پس‌کوچه‌های عراق و لبنان و سوریه. او همیشه درد داشت برای عراق، برای فلسطین، یمن و تمام جهان. از این زاویه، زندگی شاعر هم شاعرانه بود از حیث درد. اسعد البصری نویسنده عراقی درباره او می‌گوید: کدام‌یک از ما ۸۸سال عمر خواهد کرد؟ او مانند خودش زندگی کرد آن‌گونه که باید می‌بود. النواب آزاده زیست و آزاده گذشت. النواب به دلیل گرایش‌های انقلابی خود در عراق، تحت تعقیب قرار گرفت و به زندان افتاد و سپس در پایتخت‌های متعددی ازجمله بیروت، دمشق و برخی شهرهای اروپایی، اقامت گزید. شاعر سرکش، نهایتاً پس از جدالی طولانی با بیماری در بیمارستان الشارقه امارات تسلیم مشیت پروردگار شد و مصطفی الکاظمی نخست‌وزیر عراق دستور داد تا با هواپیمای ریاست جمهوری عراق، پیکر شاعر را به خاک کشورش بازگردانند. بخشی از «منظومه قدس»:

تحلیل

آیا عکاسی مردم‌شناسی و اجتماعی کاری اخلاقی است؟

اسماعیل آقاجانی طالش

پژوهشگر مردم‌شناس

در اینجا از نظر اخلاقِ انسان‌دوستانه بحث رضایت سوژه‌ی عکاسی از مورد سوژه قرار گرفتنش مطرح است. تجربه ثابت کرده است، سوژه مورد عکاسی در غالب موارد رضایتی از ثبت عکس خود ندارد. اگر هم تن به عکس گرفتن از خود داده باشد، این رضایت تحت فشار و متاثر از مسائلی مثل رودربایستی یا جایگاه بالاتر عکاس نسبت به سوژه بوده است که باعث در تنگا قرار گرفتن سوژه عکاسی در مقایسه با فرد عکاس می‌شود. عاملی که به کاهش توانایی‌ها در تصمیم‌گیری سوژه‌ی انسانی و ناتوانی‌اش در بیان نظر منجر خواهد شد.

در واقع می‌توان گفت، در غالب موارد انسان‌ها حاضر نیستند تحت روابطی غیررسمی زندگی‌شان را به دیگران ارائه دهند. یا اگر بحث عکاسی کودکان در این زمینه مطرح باشد، کودکان قدرت انتخابی در ابراز نظرشان در خصوص دیده شدن یا نشدن‌شان ندارند.

از طرفی زمانی می‌توان برای یک عکس وجه مستند از منظر مردمشناسی و اجتماعی قائل شد که سوژه در طبیعی‌ترین حالت خود ثبت شود، امری که عکاس این حوزه را مجاب می‌کند بدون اجازه از سوژه‌ی خود از او عکاسی کند. در واقع از منظر عکاسی مستند، وقتی این نوع عکاسی با کسب اجازه از سوژه‌ی خود همراه باشد، حالتی مصنوعی از زندگی فرد را به‌تصویر خواهد کشید که کاملا مغایر با اصول پژوهش در علوم اجتماعی است. بنابراین در این تناقض اخلاقی باید گفت، وقتی قائل به رعایت کامل مسائل اخلاقی در بحث عکاسی مستند باشیم، توان ثبت هیچ عکسی را با این مضمون نخواهیم داشت.

مسئله‌ی دوم در خصوص بحث مطرح شده، انتشار تصاویر ثبت شده است. هر عکاسی یکی از اهداف مهمی که از عکاسی کردن دارد، دیده شدن اثرش است. در واقع یک عکاس به‌عنوان خالق یک اثر یکی از مهم‌ترین اهدافش جاودانه شدن است. این در حالی است که در بحث انتشار تصاویر، مسئله حریم خصوصی مطرح است. یکی از دغدغه‌ها و دودلی‌های خیلی از عکاسانِ اخلاق‌مدار، انتشار تصاویر یا عدم انتشارشان به‌خاطر حریم خصوصی سوژه‌هایشان است. برخی عکاسان در این زمینه می‌گویند، نباید فراموش کنیم این آثار است که باقی می‌ماند و با گذر زمان هم سوژه و هم عکاس از بین خواهند رفت و تنها اثر به عنوان نشانه‌ای برای آیندگان به‌یادگار خواهد ماند. برخی عکاسان نیز می‌گویند، عکاس باید در بحث انتشار تصاویرش برای آن‌که آسیب اجتماعی برای سوژه‌اش فراهم نیاورد، دست به عصا باشد و نکاتی اخلاقی را که بر اساس تجربه به‌دست آورده است یا از دیگران به‌او گوشزد شده است، در نشر تصاویرش لحاظ کند.

البته در مبحث انتشار هم موارد متعددی قابل طرح است. گاهی بحث انتشار در یک کتاب یا مقاله علمی مطرح است و گاهی انتشار در فضای مجازی که مورد دوم ترس و هراسِ در قاب دوربین قرار گرفتن را در بین جوامع انسانی مورد توجه برای عکاسی مستند رواج داده است که خود این مسئله نیاز به نوشته‌ای مفصل در جهت آسیب‌شناسی دارد و بحث آن در این مقال کوتاه نمی‌گنجد.

حال به نظر می‌رسد بنابر مسائلی که عنوان شد و همچنین با توجه به این‌که در روزگار کنونی تَب عکاسی از جوامع بومی و محلی افزایش یافته است، لازم است پژوهشگران علوم اجتماعی با انجام مصاحبه‌هایی با گروه‌ها و جوامعی که مورد استفاده برای عکاسی در این زمینه قرار می‌گیرند، پژوهش‌هایی را انجام داده تا راه‌کارهایی را برای رفع آسیب‌های احتمالی ارائه دهند.

در یک جمله

حافظه تاریخی

روزی که «ویکتور هوگو» خالق بینوایان درگذشت

ویکتور هوگو، درخشان‌ترین شخصیت ادبی فرانسه در قرن نوزدهم، در ۲۶ فوریه ۱۸۰۲ م در شهر بزانسون فرانسه به دنیا آمد.

وی در ابتدا وارد عرصه ادبیات شد و پس از مطالعه آثار بزرگان، مقام ادبی مهمی به دست آورد. وی در ۲۵ سالگی به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد و همزمان به‌عنوان نماینده به پارلمان فرانسه راه یافت. هوگو در زمان حکومت ناپلئون سوم، به دلیل مخالفت با سیاست‌های مستبدانه وی از صحنه سیاست دور افتاد و نزدیک به ۱۹ سال در تبعید به سر برد.

در همین دوران بود که ویکتور هوگو، رمان‌های ماندگار خود را خلق کرد. هوگو را می‌توان مروج و پیشاهنگ مکتب رمانتیسم در این دوره دانست چرا که این مکتب به‌وسیله او به اوج شکوفایی و رشد رسید. بر اساس مکتب رمانتیسم، قواعد و سنت‌های کلاسیک، مانع درک طبیعت، لذت بردن از آن و بیان آن بود.

این مکتب به برتری احساسات و تخیل بر عقل باور داشت و معتقد بود که هنرمند باید بدون هیچ قیدی به بیان احساسات خود بپردازد. هوگو، طرفدار آزادی در هنر بود. وی در اشعار خود از موضوعات مختلفی سخن رانده و از همه صورت‌ها و اشکال هنری بهره گرفته است؛ از سروده‌های حماسی تا هجوگویی و مرثیه.

در اشعار او، مضامینی چون تضاد نیکی و بدی، وجدان و بی‌وجدانی و روشنایی و تاریکی مدنظر قرارگرفته است. ویکتور هوگو محبوب‌ترین نویسندگان زمان خود به شمار می‌آمد. این محبوبیت تا حدی به سبب تبعید وی که رنگی افسانه‌ای به خود گرفته بود و به سبب وضع سیاسی زمان بود که او را مظهر حکومت تازه معرفی می‌کرد، مربوط می‌شد.

هم‌چنین به سبب حساسیت و ادراک او در برابر احساس‌های بشری که بیشتر با محرومیت‌ها و ناکامی‌های بشر ارتباط می‌یافت. هم‌چنین به سبب فصاحت بیان که درعین‌حال از سادگی برخوردار بود و به سبب نبوغ پرثمر و تنوع استعداد. ویکتور هوگو طرفدار اصلاحات به نفع طبقات محروم و رنجدیده بود. مسئله بزرگ از دیدگاه او بی‌عدالتی است که از آن به‌عنوان بدی یادکرده است.

زندگی هوگو به‌رغم ماتم‌ها و بدبختی‌های خانوادگی و به‌رغم تبعیدها، زندگی پیروزمندانه‌ای بود، برخوردار از سرنوشتی استثنایی با مفاخر فوق‌العاده.

هوگو مظهر درخشان ملت جمهوری‌خواه بود. خطابه‌هایش در موارد مختلف، انعکاس وسیعی به همراه داشت و هر روز بر افتخار او افزوده می‌شد. ویکتور هوگو در سال‌های پایانی عمر مورداحترام و ستایش عمومی بود به‌طوری‌که در جشن تولد هشتادسالگی او، شش‌صد هزار تن از مردم پاریس و شهرهای دیگر فرانسه برای تهنیت و گرامیداشت او در برابر خانه‌اش گرد آمدند. بینوایان، مردی که می‌خندد، کارگران دریا، ناپلئون کوچک، گوژپشت نوتردام و روح انسان از معروف‌ترین رمان‌های ویکتور هوگو هستند. ویکتور هوگو سرانجام در ۲۲ می ۱۸۸۵م در ۸۳سالگی در اوج محبوبیت و شهرت درگذشت و پس از تشییعی با شکوه در پاریس به خاک سپرده شد.

جزئیات سعدی

گر زحمت مردمان این کوی از ماست
یا جرم ترش بودن آن روی از ماست
فردا متغیر شود آن روی چو شیر
ما نیز برون شویم چون موی از ماست

مشق کلمات

حق شفعه:

هرگاه مال غیرمنقول قابل‌تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک، حصه خود را به‌قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند، شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع گویند.

درست بنویسیم

خورش یا خورشت؟

خورش.غذا. طعام. (ناظم الاطباء). قوت. خوردنی.حتی از ناصرخسرو نقل‌شده که آنچه از گوشت و روغن و سبزی‌ها یا حبوبات و میوه پزند نیم مایع و با برنج پخته خورند. آنچه با چلو خورند از پختنی‌ها.طعام‌هایی که پزند چاشنی چلو را، چون: خورش نعناع جعفری، قیمه، قورمه‌سبزی، خورش چغاله، خورش آلو، مطنجن، کرفس، کنگر، اسفناج، ریواس میرزاقاسمی، باقلاخورش، شش‌انداز، مسمن بادنجان کدو، بامیا، سیب، به، خورش کلم. «چو از شیر و از انگبین و خورشها/سخن بشنوی خوش بگرمی بزاری.» بنابراین خورشت غلط است.

مجازستان

- به فرزندانمان بیاموزیم که نگویند «نمی‌توانم»، به‌جای آن بگویند «قادر نیستم». نمی‌دانم چه تفاوتی دارد، فقط خواستم یک توییت انگیزشی کرده باشم. **(Mohsen)**
- اصلاً ازدواج‌ها یه جوری شده! دیگه از این به بعد باید چندماه بعد عقدکنان صبر کرد دید به هم نمیخوره بعد کادو داد ومهمونی دعوت کرد! **(amir abbas Soltanpoor)**
- چند قرن پیش فردوسی گفته «چپ و راست رنجست و اندوه و درد.» همین رو بگیر بیا تا همین الآن و این ساعت. **(Ali Bozorg)**
- یه عمر به پست و استوری و تگ کردنای دوستم یه لایک هم ندادما ولی از وقتی ازم دو تومن قرض گرفته راه براه دارم استوری و پستاشو ریپلی میکنم. امروز براش کامنت گذاشتم:چه عکس زیبایی کاش میشد دو میلیون بار لایکش کرد. **(عروس حاج آقا)**

میراث

مخزن مخفی اسرار فرعون مصر کشف شد

باستان‌شناسان مصری می‌گویند موفق به کشف مقبره‌ای شده‌اند که مربوط به ۴۳۰۰سال پیش است. نتایج تحقیقات این تیم باستان‌شناسی نشان می‌دهد این مقبره متعلق به یک مرد بنام مِهجه‌جو (Meht-jetju) است، مقامی رسمی وابسته به دربار وقت که ادعا می‌شود به اسناد محرمانه سلطنتی دسترسی داشته است. باستان‌شناسان مصری می‌گویند موفق به کشف مقبره‌ای شده‌اند که مربوط به ۴۳۰۰ سال پیش است. نتایج تحقیقات این تیم باستان‌شناسی نشان می‌دهد این مقبره متعلق به یک مرد بنام مِهجه‌جو (Mehtjetju) است، مقامی رسمی وابسته به دربار وقت که ادعا می‌شود به اسناد محرمانه سلطنتی دسترسی داشته است.این مقبره به فاصله نزدیکی از «هرم پلکانی جوزِر» قرار دارد که در واقع نخستین پیرامید (هرم پلکانی) ساخته شده توسط مصری‌های دوره باستان به شمار می‌آید. جوزِر یکی از فراعنه بزرگ و پادشاهی مورداحترام بوده است. گفته می‌شود که اغلب مقامات درباری حتی در دوره‌های بعدی آرزو داشتند در جوار او دفن شوند. مقبره این فرعون نامی حدود ۴۷۰۰سال پیش در «سقاره» ساخته شده بود. سقاره یک محوطه بزرگ باستانی در مصر و محل خاک‌سپاری بسیاری از بزرگان دوران باستان در این کشور است. کمیل کوراش‌کیووِیچ، استاد دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه ورشوی لهستان با استناد به نشانه‌های موجود در کتیبه‌های هیروگلیف این مقبره با تأکید بر اینکه نزدیکی این مقبره به پیرامید جوزِر تصادفی نیست، به نشریه «لایوساینس» می‌گوید: «این شخص بزرگ که اسمش مِهجه‌جو بوده، از جمله مقامات رسمی بوده که به اسناد و مدارک مهروموم شده و محرمانه سلطنتی دسترسی داشته است.» گمان می‌رود که این فرد در دوره فرمانروایی سه فرعون اول از دودمان ششم زندگی کرده باشد و در دستگاه دست‌کم یکی از آن‌ها خدمت کرده باشد. از عناوین دیگر او می‌توان به «بازرس املاک سلطنتی» اشاره کرد. باستان‌شناسان تا کنون تنها ورودی و نمای بیرونی این مقبره را مورد کاوش قرار داده‌اند و موفق به کشف کتیبه‌های هیروگلیف، نقاشی‌ها و تصاویر برجسته متعددی شده‌اند. هنوز اتاق‌های دفن بررسی نشده‌اند، بااین‌حال به نظر می‌رسد که این مقبره بخشی از یک مجموعه بزرگ‌تر باشد که حاوی بقایای اعضای خانواده او هم باشند. موقعیت بالای اجتماعی این فرد می‌تواند این موضوع را ثابت کند که او قادر بوده برای ساخت مقبره خود معماران و کارگران ماهری استخدام کند. کیفیت طراحی‌های نمای بیرونی مقبره این ادعا را ثابت می‌کند. بااین‌حال برخی از سنگ‌ها در مقایسه با سنگ‌های دیگر فرسایش بیشتری پیدا کرده‌اند که می‌توان نشانه‌ای بر وقفه در ساخت این مقبره هم باشد. برخی از محققان از جمله آن‌میسی‌راث بر این اعتقادند که با استناد به برخی از جزئیات می‌توان این احتمال را مطرح کرد که تزیینات و دکوراسیون مقبره کامل نشده باشد. این استاد تاریخ هنر و مطالعات عبری دانشگاه نیویورک با اشاره به یکی از تصاویر ورودی مقبره می‌گوید: «یکی از نقاشی‌ها، طراحی مردی را نشان می‌دهد که در کنار یک بز کوهی بزرگ به نام اوریکس (تیزشاخ) قرار دارد.» به‌زعم او، با توجه به اینکه در این نقاشی فقط نمای کلی مرد مشاهده می‌شود، احتمال دارد طراحی‌ها نیمه‌کاره رها شده باشند.